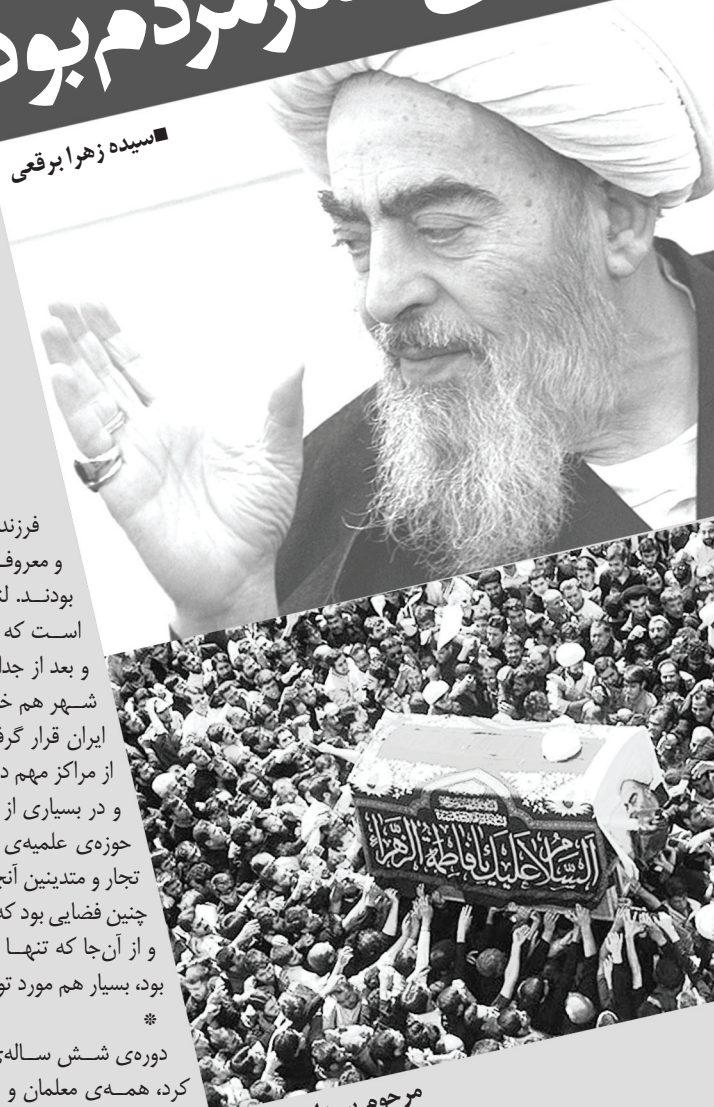


مرجعی که کنار مردم بود

■ سیده زهرا برقی



فرزند خانواده‌ای سرشناس و معروف در منطقه‌ی لنکران بودند. لنکران از شهرهایی است که زمانی جزء ایران بود و بعد از جدا شدن قفقاز، این شهر هم خارج از مرزهای جدید ایران قرار گرفت. این شهر، یکی از مراکز مهم دینی محسوب می‌شد و در بسیاری از موارد، نیازهای مالی حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، از وجوهات تجار و متدینین آنجا تأمین می‌شد. در چنین فضایی بود که «محمد» بزرگ شد و از آن‌جا که تنها فرزند خانواده‌ی خود بود، بسیار هم مورد توجه قرار می‌گرفت.

دوره‌ی شش ساله‌ی ابتدایی را که تمام کرد، همه‌ی معلمان و اساتید با توجه به هوش و استعداد فراوانش انتظار داشتند که او درس‌هایش را در همین زمینه ادامه دهد اما او تصمیم دیگری داشت. برای تحصیل، حوزه‌ی علمیه را انتخاب کرد و به جمع طلاب پیوست.

خودش می‌گوید: از همان کودکی، علاقه‌ی شدیدی را نسبت به این رشته در خودم احساس می‌کردم. در آن زمان که سال‌های حاکمیت طاغوت به شمار می‌رفت، خفقان شدیدی در کشور حاکم بود. با این حال هر وقت موضوع انشایی به دانش‌آموزان داده و از آنها سوال می‌شد پس از پایان دوره‌ی ابتدایی در چه رشته‌ای ادامه تحصیل خواهید داد؟ (با این که استعداد فوق‌العاده‌ای در علوم جدید از خودم نشان داده بودم و در امتحانات نهایی پایان ابتدایی، رتبه‌ی اول را در شهرستان قم کسب کرده بودم و به همین مناسبت کتاب‌هایی با دست خط رئیس آموزش و پرورش به من هدیه دادند) تمایل شدیدی که به علوم دینی داشتم را پنهان نمی‌کردم و در انشاهایم با آب و تاب در مورد تصمیم جدیدم می‌نوشتیم.

مرحوم سیداحمد خمینی می‌گفت: هر وقت لازم بود برای عده‌ای نامه بنویسیم و کاری را رجوع کنیم، ما نام آقای فاضل لنکرانی را هم به امام می‌دادیم امام تا به اسم آقای فاضل می‌رسید می‌گفت: ایشان باید در حوزه باشد

رفیق صمیمی دوران پر شور طلبگی‌اش، سید مصطفی خمینی بود. خودش از آن دوران به عنوان یکی از بهترین دوران عمرش یاد می‌کرد و می‌گفت: وجود این دوست عزیز در شدت علاقه‌ی من به راهی که پیش گرفته بودم نقش بسیار مهمی داشت و از همان اول به کمک همدیگر و به عنوان دو هم مباحثه‌ای مشغول تحصیل شدیم.

تا مدت‌ها در محضر آیت‌الله بروجردی بود و چون ایشان در اواخر عمر، تنها به تدریس در یک درس بسنده می‌کرد، محمد هم دلش نمی‌آمد که از آن دست بکشد. دنبال آن بود که کلاس‌های دیگری را هم پیدا کند که یک روز شنید حضرت امام خمینی درس اصول را تدریس می‌کنند. مشتاقانه و بی‌آن که از نحوه‌ی تدریس امام خبری داشته باشد، در کلاس‌های ایشان شرکت کرد و تازه فهمید که چه گوهری را به دست آورده:

«پس از چند روز احساس کردم گمشده‌ای را که مدت‌ها دنبال آن به هر دری می‌زدم، پیدا کرده‌ام. امام با تسلط کافی که در فنون مختلف، مخصوصاً فلسفه و عرفان داشت، مطالب را جوری بیان می‌کرد که هیچ نقطه‌ی مبهمی باقی نمی‌ماند و همه چیز مثل آفتاب برای انسان آشکار می‌شد.» این اواخر که از آیت‌الله فاضل لنکرانی درباره‌ی این کلاس‌ها پرسیده بودند، ایشان گفته بود: هنوز شیرینی جلسات بحث امام از ذهنم بیرون نمی‌رود... این امر، یکی از افتخاراتی بود که خداوند نصیب من کرد تا بتوانم از محضر این امام بزرگوار استفاده کنم.

روزی پدرم در حالی که به شدت ناراحت بود به منزل آمد. از او علت ناراحتی‌اش را پرسیدم. گفت: فلان آقا که از علمای بزرگ هم هست، مرا دیده و می‌گوید: فلانی! این هم شد کار که تو کتابی بنویسی و به اسم پسر ت چاپ کنی... من هرچه گفتم والله که حتی یک کلمه هم من نوشته‌ام و همه را شخص محمد زحمت کشیده است، باور نکرد.

مرحوم سیداحمد خمینی می‌گفت: هر وقت لازم بود برای عده‌ای نامه بنویسیم و کاری را رجوع کنیم، ما نام آقای فاضل لنکرانی را هم به امام می‌دادیم امام تا به اسم آقای فاضل می‌رسید می‌گفت: ایشان باید در حوزه باشد.

پسر آیت‌الله فاضل می‌گوید:

چند سال قبل موضوعی پیش آمد که پدرم در آن مورد، حضوری فعال داشتند. یکی از بزرگان گفته بود: به ایشان بگویید این حرکت‌ها با مرجعیت تناسبی ندارد و شایسته است که در این موارد، دخالت نکنند.

وقتی این پیغام را به پدرم رساندم، ایشان خیلی ناراحت شدند و فرمودند: من مرجعیت را برای خدمت پذیرفتم مرجعیتی که به درد دین و مردم نخورد می‌خواهم چه کار؟

مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی در وصیت‌نامه‌اش نوشت: «معلوم باشد تمام اموالی که به اینجانب ارتباط دارد، هیچ کدام مال شخصی اینجانب نیست بلکه مربوط به سهمین می‌باشد و هیچ کدام از ورثه در این اموال حقی ندارند.»